

## کدام مارکسیست؟ در حاشیه گفتاریهای آقای محمد رضا شالگونی

در سالهای 1340 روزانه بعنوان کارگر خیاط کار میکردم، شبها هم در دبیرستان درس میخواندم، در این دوران بود از طریق یکی از همشهریهام که به لحاظ سنی از خودم کوچکتر بودند، ولی دانشگاه را تمام کرده بود با نام مارکس و تفکر مارکس آشنا شدم. ایشان با توجه به کم استعدادی و کم معلوماتی من بحثها را در نهایت سادگی شرح میداد، هیچگونه هدف تبلیغی هم برای خط و مشی سیاسی نداشت، بلکه بعنوان یک دوست میخواست در جهت بالا بردن آگاهی مرا کمک نماید.



کیشان لندن شماره 1226 ص 14 - ( Thursday 2 October - 2008 )

در سخنرانیهای مرحوم محمد رضاشاه پهلوی که در رادیو تهران پخش میگشت جمله مارکسیست اسلامی را نیز شنیده‌ام. خوشبختانه بصورت چاپی آنرا یافتم.

در نشریات حزب کمونیست ایران بحثهای زیر نام مارکسیست انقلابی را مشاهده نمودم. برای نمونه: {قطب بندی شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که بسرعت در تمام جریانات ایران اصلی این چپ به سازمانهای و فراکسیون های ،، مارکسیست انقلابی،، شکل داد.} جزء حزب کمونیست، کومه‌له و کمونیزم کارگری - مرحوم منصور حکمت- ص 17- سال ....

بهرتر است به خود بحث یعنی (کدام مارکسیست؟) بپردازیم

در ستکهولم چند رادیو فارسی که به رادیوهای لوکالی- منطقه‌ای معروفند، برنامه دارند، این رادیوها با رادیوهای رسمی دولتی مانند رادیو - پژواک - BBC - اسرائیل، امریکا - برابری - فردا ... متفاوت میباشند. متوان به دو تفاوت اشاره نمود.

1- بحثها ساده و فراگیرتر است.

2- از طریق یک تلفن ساده میتوان به این رادیوها وارد شد، سؤال خویش را مطرح و جواب هم در احد امکانات رادیویی از طرف مقابل بدست آورد.

یکی از این رادیوها، رادیویی است به نام همبستگی که روزهای شنبه برنامه دارند. در ماهی سپتامبر و اکتبر به مدت شش هفته بحثی را زیر عنوان:

( چپ و مذهب - گفتارهایی از محمد رضا شالگونی

برخورد و دیدگاه جریان ها و نیروهای چپ، طرفداران سوسیالیسم به دین چگونه بوده است؟ رویارویی سوسیالیسم و مذهب از کجا برخاسته است؟) از رادیو پخش گردید.

بحثها برای من بعنوان یک شنونده ساده و واضح بود، ولی سئوالهای زیر برایم مطرح گشت.

1 - باتوجه به محتوای بحث، عنوان چپ و مذهب اشتباه میباشد، عنوان چپ و دین درستتر است.

2 - ( در بحث به نام فردوسی اشاره فرمودید و لقب بزرگ هم برایشان کار بردید، با توجه باینکه فردوسی بعنوان یک فرد مسلمان در وصف اسلام و رهبر آن هم دریغ نموده‌اند، و با محتوای شاهنامه این لقب درست است؟

جوابها آقای شالگونی چنین بود: {چون فارس زبانها چنین میگویند و زبان فارسی هم زبان زنده و پایه در ادبیات ایران است، این زیاد اشکال ایجاد نمیکند، مثلا" میگویند لا مذهب، یعنی بیدین و آنتیست. و... در رابطه با فردوسی هم با توجه به اشعاری که در رابطه با اسلام و عربها سروده‌اند مثلا"

عرب را بدانجا رسیده است کار زشیر شتر خوردن و سوسمار

.... که نژادپرستان بر ضد عربها بکار میبرند، گمان نمیکنم ایشان مسلمان باشند. فردوسی را که با لقب حکیم از او یاد میکنند،

واقعا" باو میارزد، فردوسی در ادبیات ایران حادثه بزرگی است و .... }

پاسخهای ایشان نه اینکه قانعکننده نبود، بلکه مسئله را نیز پیچیدهتر و سئوال برانگیزتر نمود، ناچار در حد توان یک نوشته کوتاه به آن خواهم پرداخت. در اینجا یک معرفینامه کوتاه از آقای شالگونی را لازم میدانم. مطابق بحثهایشان و همچنانچه خود به آن اشاره نمودهاند، فردی مارکیست هستند. جویای فعالیت سیاسی ایشان بودم، از طرف دوستان رادیو همبستگی مطلع گشتم که یکی از فعالین (یک سازمان سیاسی به نام ....) میباشند. با توجه به اراء بحث و شیوه صحبت کردن، متوجه شدم که ایشان به لحاظ زبانی و میلت ترک هستند. ملت ترک مثل ملت های - ترکمن - بلوچ - گیلک - کورد و عرب در ایران ملتی تحت ستم میباشند، زبان و ادبیات آنها در ایران ممنوع، بطور اجبار باید فارسی بخوانند و بنویسند.

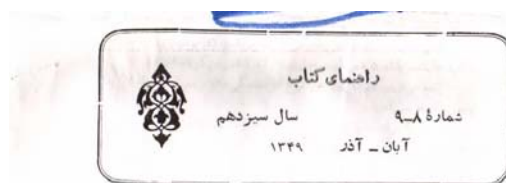
خود آقای شالگونی بر این مسئله واقف هستند که دین بر اساس کتابهای دینی تعریف میگردد. مسیحی و یهودی بر اساس تورات و انجیل - اسلام بر اساس قرآن تعریف میشود. مطابق آن کتابها راهبران آنها از جانب خدا انتخاب گشته. در تورات و انجیل و قرآن اسمی از مذهب کاتولیک - پروتستان - ارتودوکس - شعیه و سونی بکار نرفته. مذاهب فوق پس از مدت زمانی در اثر اختلافات عقیدتی بین پیروان دینها ایجاد گردیده، جنگ و خونریزهای زیادی را هم ببار آورده. برای نمونه: در اسلام جنگ کربلا- کشت و کشتار پادشاهان صفوی برای اینکه مردم تحت سلطه خویش را از مذهب سنی به شیعه تبدیل نمایند. همه اینرا میدانیم قبل از پیاده شدن دولت اسلامی در ایران، قانون ایران **دین** اکثریت مردم ایران را **اسلام** و **مذهب شیعه** را مذهب رسمی تعیین کرده. پس **بهتر و زیباتر** بود که بحث را با نام **چپ و دین** تعریف و تفاوت آنها را هم در نظر میگرفتند.

ولی مسئله زبانی، زبان بحث با معیارهای **زبان فارسی** از دو جهت کاملاً اشتباه است.

1 - بر اثر دخالت دین مسیحی - یهودی و اسلام مردم آن منطقه به سه دسته تقسیم گردیده، ولی مطابق عملکرد مذاهب، **پیروان هر یک از دینهای فوق به شیوه خاصی از هم جدا و به مخالف هم تبدیل گشتهاند.** در اینجا باید گفت تشخیص ندادن عملکرد و ماهیت دین و مذهب از هم، در زبان فارسی کاملاً نادرست و این تفکر که باید دیگران به شیوه فارسها به آن بنگرن نادرستتر میباشد! ضربالمثلی است که میگویند: **عذره بدتر از گناه**، این در استدلال آقای شالگونی به وضوح دیده میشود!

2 - مسئله **حقوقی** زبان و آینده زبانهای غیره فارس در **تفکر فارسی** محوری.

بهتر است در راستای معیار زبان فارسی به زمان زمامداری دو نخستوزیر ایران بنگریم.



#### 1 - مرحوم امیر عباس هویدا

**بنظر من زبان فارسی از دو نقطه نظر برای ما ایرانیان ارزش فوق العاده دارد. یکی اینکه زبان مادری ماست ....**

امیر عباس هویدا

**آینده زبان فارسی**  
در آبان ماه حیات بحث برپود به زبان فارسی از طرف وزارت فرهنگ و هنر برگزار گردید. اینک سخنان نخست وزیر و دکتر خایور راجح به علت اهمیت چاپ می شود.  
... بنظر من زبان فارسی از دو نقطه نظر برای ما ایرانیان ارزش فوق العاده دارد، یکی اینکه زبان مادری ماست و زبان مادری هر قومی خیرمایه بتای آن قوم و محور اصلی تحركات فکری و ذهنیه تلاشیهای علمی و تحقیقی آن ملت است. ما باین زبان فارسی بیش از ۳۰۰۰ هزار تألیف علمی و ادبی داریم که مؤلفین آنها سردرتناوب حال کفیده اند لیکن نامشان باقی و مورد تنظیم و تکریم است. قوی ترین دلیل برای اثبات زنده بودن یک ملت همانا زنده ماندن زبان مادری آن ملت است، ما هم بسا تمام گرفتاریهای تاریخی که داشته ایم زنده ماندن ما چرا؟  
چون زبان ما زنده مانده و امروز هم در اینجا جمع شده ایم که درباره این زبان زنده و جاوید که زبان مادری بودگی و فردوسی است سخن بگوئیم.  
زبان فارسی سند استقلال و قباله بتای ملت ایران است در طول تاریخ و در محکمه روزگار.

در اینجا این سئوال پیش میآید، ایشان نخستوزیر ایران بوده اند، یا نخستوزیر فارسها؟

### روزنامه آیندگان:



تصویر از کیهان لندن

### نخستوزیری که زبان مادری خویش را نمیداند!

مرحوم بازرگان به هنگام نخستوزیری دولت موقت به تبریز میروند، مردم تبریز با شعار **بازرگان یاشسن** از او استقبال مینمایند. آقای بازرگان معنی این شعار را نمیدانستند. روزنامه آیندگان مقاله‌ای را زیر عنوان **نخستوزیری که زبان مادری خویش را نمیداند**. چاپ نمود.

متأسفانه والدین مرحوم بازرگان هم فارسی را پایه قرار داده، در نتیجه فرزند خویش را از خود و خود ایشانرا نیز از خویش بیگانه کردند!

آقای شالگونی در بحث چپ و مذهب بدین مسئله اشاره نمودند: **دین افیون** جامعه است. در پرتو دانش امروز و نگاهی به تورات، انجیل و قرآن:

\*\*

{ شفای بیماران: مرقس 1 : 29 - 34 و لوقا 14 - 38 - 41

14 وقتی عیسی به خانه پطرس رفت، مادر زن پطرس را دید که در بستر خوابیده است و تب دارد.  
 15 عیسی دست او را لمس کرد. تب او قطع شد و برخاسته به پذیرایی عیسی پرداخت.  
 16 همینکه غروب شد بسیاری از دیوانگان را نزد او آوردند و او با گفتن یک کلمه دیوها را بیرون می کرد و تمام بیمارانش شفا می داد.  
 ( شفای خادم یک افسر - شفای مفلوج - آرام کردن دریای طوفانی ) از کارهای دیگر عیسی.  
 کتاب انجیل شریف یا عهد جدید - از انتشارات انجمن کتاب مقدس، تهران چاپ سوم 1981 {.

{ داستان "معجزه" **عصای موسا** و **معراج محمد** را نیز نباید فراموش کرد. }

در قرآن مسلمانان به جنگ در راه خدا و اسلام تشویق میشوند، آنرا جز فرایض دینی و گذرنامه بهشت تعیین کرده است، کسانی هم که به دین اسلام باور نداشته باشند، کافر و دوزخی... میپندارد، کشتن کافران را صواب میدانند، ثروت و سامانشان را برای مسلمین حلال نموده است. برای نمونه:

{**وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْكُلُونَكُم - وَاَقْتُلُوا حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ - وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ**: در راه خدا بجنگید تا فتنه و فساد از روی زمین بر داشته شود و همه دین اسلام را قبول نمایند. آیه‌های 190-191-193 سوره البقره. -

{**فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا**}: هر چیزی را در غارت به دست آوردید، برای شما حلال است و از آنها استفاده نماید. آیه 69 سوره انفال} .

کتاب - **نادمزاد له کؤمه‌ئی کورده‌وارید- انسان در جامعه کردها** - ص 32 - 34 از زنده‌یاد عبدولخالق معروف - چاپ بغداد - 1985 \*\*

نمونه‌های فوق گواهی درست بودن گفته‌های آقای شالگونی را بیان مینماید!

### اما فردوسی بزرگ و حکیم

فردوسی نویسنده شاهنامه میباشد، اگر شاهنامه را از زندگی او جدا کنند، به فردی عادی مانند کسانی که در دوران ایشان زیسته و بدون نام و نشان میباشند، تبدیل خواهد شد. قبل از اینکه

شاهنامه را بخوانید **نام کتاب** بمانند معرفینامهء نویسنده‌اش در ذهن ظاهر میگردد، و انسان در این فکر فرو میرود که فردوسی زندگی خویش را **وقف زندگی شاهان** نموده. همچنانکه میدانیم سیستم پادشاهی ایران در سال 1357 با **قدرت و اراده مردم**، نه اینکه بر اثر **جنگ با همسایه‌های ایران** منقرض گردد، منقرض گشت! آیا این حرکت مردم نمیتواند بر ماهیت **شاهنامه اثر نماید؟**

اگر با دقت به مطالعه شاهنامه بپردازیم، به محتوای آن پی برده و خود فردوسی را هم میشناسیم. در راستای این موضوع بهتر است به نمونه‌های زیر را بنگریم:

### فردوسی و دین اسلام

#### در ستایش پیغمبر صلی الله علیه

ترا دانش و دین راهاند درست	ره رستگاری ببایدت جست
گر دل نخواهی که باشد نژند	نخواهی که دائم بوی مستمند
بگفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگیها بدین آب شوی
چه گفت آن خداوند تنزیل وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که خورشید بعد از رسولان مه	نتابید بر کس ز بویکر به
عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دو آن بود عثمان گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را به خوبی ستاید رسول
که من شهر علمم علیم درست	درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن راز اوست	تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
علی را چنین داد و دیگر همین	گزیشان قوی شد بهر گونه دین**
نبی آفتاب و صحابان چو ماه	به هم بستن یکدگر راست راه
منم بنده اهل بیت نبی	ستایندهء خاک پای وصی

جلد اول شاهنامه - ص 7-8  
چاپ سوم چاپخانه سپهر

#### روشنگری در شاهنامه، یا افیونگری

#### خوالیگری کردن ابلیس

جوانی بر آراست از خویشتن	سخن گو و بینا دل و پاک تن
همیدون به ضحاک بنهاد روی	نبودش جز از آفرین گفت و گوی
بدو گفت اگر شاهرا در خورم	یکی نامور پاک خوالیگرم
چو بشنید ضحاک بنواختش	ز بهر خورش جایگه ساختش
کلید خورش خانهء پادشا	بدو داد دستور فرمان روا

...

...

خورش زرده خایه دادش نخست	بدآن داشتن چند گه تن درست
بخورد و برو آفرین کرد سخت	مزه یافت از آن خوردنش نیکبخت
چنین گفت ابلیس نیرنگ ساز	که جاوید زی شاه گردنفرز

...

...

بروز چهارم چ بنهاد خوان  
 بدو اندرون زعفران و گلاب  
 چو ضحاک دست اندر آورد و خورد  
 بدو گفت بنگر که تا آرزوی  
 خورشگر بدو گفت کای پاشا  
 مرا دل سراسر پر از مهر تست  
 یکی حاجتستم ز نزدیک شاه  
 که فرمان دهد شاه تا کتف اوی  
 چو ضحاک بشنید گفتار اوی  
 بدو گفت دادم من این کام تو  
 بفرمود تا دیو چون جفت او  
 چو بوسید شد در زمین نا پدید  
 دو مار سیه از دو کتفش برست  
 سر انجام ببرید هر ز کتف  
 چو شاخ درخت آن دو مار سیاه  
 ....

جلد اول شاهنامه - ص 31-32

### عدالت انوشیروان

#### داستان نوشزاد پسر نوشین روان و زنی ترسا

جهاندار کسری چو خورشید  
 بدینسان رود آفتاب سپهر  
 نه بخشایش آرد بهنگام خشم  
 چنین بود این شاه خسرو نژاد  
 اگر شاه دیدی اگر زبردست  
 چنان دان که چاره نباشد ز جفت  
 اگر پارسا باشد ورای زن  
 بویژه که باشد بیبالا بلند  
 خردمند و هوشیار و با رای شرم  
 برین سان زنی داشت پرمایه شاه  
 بدین مسیحا بد آن ماه روی  
 یکی کودک آمدش خورشید چهر  
 ورا نامور خواندی نوشزاد  
 ببالید برسان سرو سهی  
 چو دوزخ بدانست و راه بهشت  
 نیامد همی زند واستش درست  
 ز دین پدر کیش مادر گرفت  
 چنان تنگدل گشت ازو شهریار  
 در کاخ و فرخنده ایوان اوی  
 نشستگهش جندشاپور بود  
 بسی بسته و پر گزندان بدند  
 جهانرا ازو بیم و امید بود  
 بیکدست شمشیر و یکدست مهر  
 نه خشم آیدش گاه بخشش بچشم  
 بیاراسته بد جهانرا بداد  
 و گر پاکدل مرد یزدان پرست  
 ز پوشیدن و خورد و جای نهفت  
 یکی گنج باشد پراکنده زن  
 فروهشته تا پای مشکین کند  
 سخن گفتن چرب و آواز نرم  
 بیبالای سرو و بدیدار ماه  
 ز دیدار او شهر پر گفتگوی  
 ز ناهید تابنده تر بر سپهر  
 نجستی زنار از برش تند باد  
 هنرمند و زیبای شاهنشهی  
 عزیز و مسیح و ره زردهشت  
 دو رخرا بآت مسیحا بشست  
 زمانه بدو مانده اندر شگفت  
 که از گل نیامد جز از خار بار  
 بیستند و کردند زندان اوی  
 ز ایران و از باختر دور بود  
 بدین شهر با او بزندان بدند

بدانگه که باز آمد از روم شاه  
 چنان شد ز ستی که از تن بماند  
 کسی برد زی نوشزاد آگهی  
 جهاندار بیدار کسری بمرد  
 ز مرگ پدر شاد شد نوشزاد  
 کسی کو ز مرگ شه دادگر  
 بدین داستان زد یکی مرد پیر  
 چودانی که از مرگ خود چاره نیست  
 زمرگ آن نباشد روان کاسته  
پسر کو ز راه پدر بگذرد  
اگر بیخ خنطل بود تر و خشک  
 چرا گشت باید همی زان سرشت  
 اگر میل دارد همی سوی خاک  
 نه زو بار یابد که بایی به برگ  
 یکی داستان کردم از نوشزاد

بنالید از آن جنبش و رنج راه  
 ز رنج تن از بار دادن بماند  
 که تیره شد آن فر شاهنشاهی  
 زمانه زمین دیگریرا سپرد  
 که هرگز ورا نام نوشی مباد  
 شود شادمان تیره دارد گهر  
 که گر شادی از مرگ من تو ممیر  
 چه از پیش باشد چه پستر یکیست  
 که با ایزدش کار پیراسته  
ستمگاره خوانیمش ار بی خرد  
نشاید که بار آورد بوی مشک  
 که پالیزبانش با آغاز کشت  
 ببرد ز خورشید و از آب پاک  
 ز خاکش بود زندگانی و مرگ  
 نگه کن که تا سر نیچی ز داد.

جلد 6 ص - 111 - 112 - 113

این ماجرا به کشته شدن پسر نوشیروان به پایان میرسد.

## فردوسی ملت‌های غیره فارس

### عدالت انوشیروان و ملت بلوچ

به کار بلوچ ارجمند اردشیر  
 نبد سودمند ز افسون و رنگ  
 اگر چند بود بد آن سخن ناگزیر  
 ز گفتار دهقان بر آشفته شاه  
 چو آمده بنزدیک آن برز کوه  
 سر آنگونه گرد اندر آمد سپاه  
 همه دامن کوه تا روی شخ  
 منادیگری دگر لشکر بگشت  
 که از کوچیان هرکه یابید خرد  
 وگر انجمن باشد از اندکی  
 چو آگاه شد لشکر از خشم شاه  
 ازیشان فراوان و اندک نماند  
 سراسر به شمشیر بگذاشتند  
بشد ایمن از رنج ایشان جهان  
 چنان شد که بر کوه حیثان گله  
 شبان خود نبودی پس گوسفند

بکوشید با کاردانان پیر  
 نه از بندو رنج و نه پیکار و جنگ  
 بپوشید بر خوتشتن اردشیر  
 بسوی بلوچ اندر آمد زراه  
 بگردید گرد اندرش با گروه  
 که بستند از انبوه بر باد راه  
 سیه بود برسان مور و ملخ  
 خروشی برآمد ز کوه ز دشت  
 وگر تیغداران و مردان مرد  
نباید که یابد رهائی یکی  
 سوار و پیاده ببستند راه  
 زن و مرد جنگی و کودک نماند  
 ستم کردن کوچ بر داشتند  
بلوچی نماند آشکار نهران  
 بدی بی نگهبان و کرده یله  
 بهامون و بر تیغ کوه بلند

جلد 6 سال 1363 ص 96-97

### قسمتی از اشعار ماجرای ملت بلوچ و انوشیروان، به کردی

بۆ چاره‌ی بلوچ سه‌رۆک ئه‌رده‌شیر له‌گه‌ل زانایان که‌وته راوته‌گیر

نه‌بوو ده‌سکه‌وتیک له مه‌کر و نیره‌نگ  
هر چهند گران و تاله هم قسه  
له نیر و له می، له چووک و گه‌وره  
له شکر که زانی به تور‌هی‌ی شا  
زور و کهم له‌وان ته‌واو هیچ نه‌ما  
به گورز و شمشیر په‌لامار دران  
جهان نارام بوو له‌ژیر چه‌تری شا

هیچیش نه‌کرا له مه‌یدانی جه‌نگ  
به‌ناچار نه‌رده‌شیر گوتی به‌سه  
نابی‌ دهر‌باز بن‌یه‌کی له‌م ده‌وره  
گرتی ریگ‌وبان له ده‌شت و چیا  
ژن و منال و پیاو‌نازا نه‌ما  
له ترسا هه‌موو گه‌ینه هه‌نده‌ران  
بلوچ به‌جاریک ناوی هر نه‌ما

### جنگ اردشیر با کردان

سپاهی ز اصطر بی مر ببرد  
بنیکی ز یزدان همی جست مزد  
چو شاه اردشیر اندر آمد بتنگ  
یکی کار بد خوار دشوار گشت  
یکی لشکری کرده بد پارسی  
یکی روز تا شب بر آویختند  
ز بس کشته و خسته بر دشت جنگ  
جز ز شاه با خوارمایه سپاه  
ز خورشید تابان و از گرد و خاک  
همان که درفشی در آورد شب  
یکی آتشی دید بر سوی کو  
سوی آتش آورد رو اردشیر  
چو تنگ اندر آمد شبانان بدید  
فرود آمد از اسپ شاه و سپاه  
از ایشان سبک اردشیر آب خواست  
بیاسود و لختی چرید آنچه دید  
ز خفتان شایسته بد بسترش  
سپیده جو بر زد ز دریای آب  
بیامد ببالین او سر شبان  
چه بد بود کین دشت تو بود  
بپرسید از سر شبان راه شاه  
چنین داد پاسخ که آباد جای  
از ایدر کنون چار فرسنگ راه  
وز آن روی پیوسته شد ده بده  
چو بشنید از سر شبان اردشیر  
سپهبد ز کوه اندر آمد به ده  
سواران فرستاد برنا و پیر  
سپه را چو آگاهی آمد ز شاه  
بکردان فرستاد کارآگهان  
برفتند یاران و باز آمدند  
که ایشان همه نامجویند و شاد  
بر آنند کاندز صطر اردشیر

بشد ساخته تا کند رزم کرد  
که ریزد بر آن بوم وبر خون دزه  
پذیره شدش کرد بی مر بجنگ  
ابا گرد کشور همه یار گشت  
فزونتر ز کردان یک دو بسی  
سپاه جهاندار بگریختند  
شد آوردگه را همی جا تنگ  
نبد نامداری بدان رزمگاه  
زبانها شد از تشنگی چاک چاک  
که بنشانند آن جنگ و جوش و جلب  
بیامد جهاندار با این گروه  
همان اندکی مرد برنا و پیر  
ابر میش و بز پاسبانان بدید  
دهانشان پر از گرد آوردگاه  
یکایک ببردند با آب و ماست  
شب تیره خفتان بسر بر کشید  
ببالین نهاد آن کئی مغفرش  
سر شاه ایران بر آمد ز خواب  
که پدram بادات و روز و شبان  
نه آرام را خوابگاه تو بود  
کز ایدر کجا یابم آرامگاه  
نیابی مگر باشدت رهنمای  
چو رفتی پدید آید آرامگاه  
بهر ده یکی نامبردار مه  
ببرد از رمه راهبر چند پیر  
از آن ده سبک پیش او رفت مه  
ازینجای تا خره اردشیر  
همه شاد دل بر گرفتند راه  
که تا کار ایشان بجوید نهان  
بر شاه ایران فراز آمدند  
ندارند کسی در دل از شاه یاد  
کهن گشت و شد بخت برناش پیر

چو بشنید شاه این سخن شاد گشت  
 گزین کرد از آن لشکر نامدار  
 کماندار با تیر کمان و ترکش هزار  
 چو خورشید شد زرد لشکر براند  
 چو شب نیم بگذشت و تاریک شد  
 همه دشت ازیشان پر از خفته دید  
 چو آمد سپهبد ببالین کرد  
 بر آهخت شمشیر و اندر نهاد  
 همه دشت ازیشان سر و دست بود  
 بی اندازه زیشان گرفتار شد  
**همه بومهاشان بتاراج داد**  
 چنان بد که دنیار بر سر بطشت  
 نکردی بدینار او کس نگاه  
 ز مردی نکرد او بین جنگ فخر  
 بفرمود کاسپان بنیرو کنید  
 چو آسوده گردید یکسر ببزم  
 دلیران بخوردن نهادند سر  
 پر اندیشهء رزم گشت اردشیر

\*\*\*

گذشته سخن بر دلش یاد گشت  
 سواران شمشیر زن ده هزار  
 بیاورد با خویشتن شهریار  
 کسی را که نابردنی بد بماند  
 جهاندار با کرد نزدیک شد  
 یکایک دل لشکر آشفته دید  
 عنان باره تیزترا سپرد  
 کیارا ز خون بر سر افسر نهاد  
 تن کشتگان شست بر شست بود  
 سترگی و نابخردی خوار شد  
**سپه را همه بدره و تاج داد**  
 اگر پیر مردی ببردی بدشت  
 ز نیک اختر روز و از داد شاه  
 گرازان بیامد بشهر صطخر  
 سلح سواران بی آهو کنید  
 کنید آنگه اندیشه روز رزم  
 چو آسوده شد گردگاه از کمر  
 چو این داستان بشنوی یاد گیر.

شاهنامه جلد 5- ص 153-155.

#### قسمتی از اشعار جنگ اردشیر با کردان، به کردی

سپا و له شکری له ئهسته خروهه  
 لهشکر و سپا هه موو فارس بوون  
 ئهیشی گوت: خودا یارمه تیم بده  
 له یه کهم جهنگا هیزی شا شکا  
 جاریکی دیکه سپای کرد ته یار  
 که زهرده داهات سپای خسته ری  
 کاتی نیوه شهو گه ییه جیی کوردان  
 شیریی هه لکیشا و په لاماری دان  
 زوریشی خسته ژیر کۆت و زنجیر  
**مال و سامانی خه لکی تالان کرد**

\*\*\*

ئهسته خر ناوچه یه که له نزیک شیراز

#### فردوسی و ملت عرب

##### نامه رستم به سعد وقاص

سگ و یوز او بیشتر زان خورد  
 شما را بچشم اندرون شرم نیست  
 بدان چهره و آن زاد و آن مهر و خوی  
 چو با تخت منبر برابر شود  
 که شاه آن بچیزی نشمرد  
 ز راه خرد مهر و آزرم نیست  
 چنین تاج و تخت آمدت آرزوی  
 همه نام بوبکر و عمر شود

جلد 7 - ص 222

جلد 7 - ص 219

## فردوسی در ادبیات ایران، یا در ادبیات فارسی؟

ادبیات مربوط به زبان و زبان نوشتنی میباشد! بیان جمله ادبیات ایران هم به لحاظ نوشتاری و هم به لحاظ حقوقی نادرست است، آیا زبانی بنام زبان ایرانی در جهان وجود دارد، روستا - شهر و یا منطقه‌ای است که دارای چنین زبانی باشد و با آن درس بخوانند و بنویسند؟ مطابق گفته خود فردوسی این گفته آقای شالگونی کاملاً اشتباه میباشد!

سی سائی ره‌بهق تیگوشام ته‌واو  
عه‌جه‌میم تور دا فارسیم کردو باو

به کردی

بسی رنج بردهم در این سال سی  
عجم زنده کردم من بدین پارسی

فردوسی

### محتوای شاهنامه

شاهنامه کتابیست وصفی و ستایشی با لقب ارجمند و عادل برای شاهان،  
کتابیست مملو از جنگ و خونریزی برای بقای آنان،  
کتابیست سرشار از توهین و بی احترامی به انسان،  
انسان را در قالب دیو، دیو سیاه و سفید سنجیدن،  
انسان را در خانه خویشتن دزد نامیدن،  
انسان را به غارتگری تشویق کردن،  
انسان را مطیع ستمگران نمودن  
هنریست از فردوسی حکیم زمان  
بهر بدست آوردن زر و سیم فراوان!

از دیدگاه یک مارکسیست، نویسنده شاهنامه فردی بزرگ، دانا و حکیم بشمار می‌آیند.  
آیا نادرست است که نامی به نام مارکسیست شاهنشاهی هم به ادبیات سیاسی اضافه گردد؟

سه‌عی‌سغزی - قایشی

10-11-2008

qayshi@yahoo.com